



پایان جدال در داروخانه‌ها

بعد از ماه‌ها اختلاف، تفاهم وزارت بهداشت و وزارت ارتباطات بر سر عرضه اینترنتی دارو و ورود رسمی پلتفرم‌های مجاز به این عرصه، نهایی شد. مهدی پیرصالحی، معاون وزیر و رئیس سازمان غذا و دارو درباره این موضوع گفت: «داروخانه‌های واجد شرایط، شرکت‌های ارائه‌دهنده خدمات سلامت، همچنین شرکت‌های حمل‌فرآورده‌های دارویی، باید در سامانه رسمی ثبت‌نام کرده و اهلیت قانونی خود را اثبات کنند.» به گفته رئیس سازمان غذا و دارو، داروخانه‌ها موظف‌اند اطلاعات کامل نسخه، نوع و قیمت دارو، مشخصات سفارش‌دهنده و زمان تحویل را در سامانه ثبت کرده و فاکتور رسمی مهیور به مُهر داروخانه برای بیمار ارسال کنند. یکی دیگر از محورهای مورد اصرار وزارت بهداشت، نحوه حمل‌ونقل دارو بود. طبق دستورالعمل، فقط شرکت‌های حمل مورد تأیید سازمان غذا و دارو، مجاز به جابه‌جایی دارو هستند. همچنین تأکیدشده که بسته‌های دارویی باید پلمب‌شده، غیرقابل‌رویت‌و دارای برچسب هویت‌گیرنده باشند و در صورت مخدوش‌بودن پلمب، بسته باید به داروخانه بازگردانده شود. براساس این دستورالعمل، حمل داروهای یخچالی نیز تنها در شرایط رعایت کامل زنجیره سرد امکان‌پذیر است.



آخرین جزئیات پرونده «سما جهان‌باز»

معاون دادستان عمومی و انقلاب مرکز استان فارس گفته است که کیفرخواست پرونده «سما جهان‌باز» دختر گمشده در شیراز، در روزهای آینده صادر و ابلاغ می‌شود. بیژن کشاورز در این باره گفت: «پرونده سما جهان‌باز دختر جوان گمشده در شیراز در ادامه سیر قانونی منجر به صدور قرار جلب به دادرسی شده است.» او با بیان اینکه به موجب ماده ۵۱۲ قانون مجازات اسلامی موضوع مطالبه دیه شخص مفقود محور کیفرخواست خواهد بود، گفت: «پس از صدور کیفرخواست، پرونده به دادگاه صالح به رسیدگی در شیراز ارسال و مطابق مقررات موضوعه رسیدگی خواهد شد.» سما جهان‌باز، دختر جوان اصفهانی مسافر در شهر شیراز بود که در تیرماه ۱۴۰۱ در بلوار شریعی شیراز مفقود شد و تاکنون به‌رغم تلاش‌های صورت گرفته سر نخی از او پیدا نشده است.



ورزشگاه تختی ایمن نیست

رئیس کمیته ایمنی شورای شهر تهران گفته است که اغلب اسکان‌های کارگری در شهر تهران جدید اما نایمن هستند و این امر به‌دلیل عدم نظارت کافی است که نظارت‌ها بر اسکان‌های کارگری باید مستمر باشد. مهدی بابایی درباره وضعیت نایمن ورزشگاه تختی هم گفت: «رفع موارد نایمینی و مشکلات این ورزشگاه حائز اهمیت است و شهرداری منطقه باید به‌سرعت اقدامات لازم را در این باره انجام دهد.» او ادامه داد: «سازمان آتش‌نشانی قبلاً در مواجهه با ساختمان‌های بحرانی به اخطار اکتفا می‌کرد؛ شهرداری در گذشته مالکان را ملزم به ایمن‌سازی نمی‌کرد، اما امروز باتوجه به اقداماتی که انجام شد، نیمی از آمار ساختمان‌های بحرانی کاهش پیدا کرد.» رئیس کمیته ایمنی شورای شهر تهران با اشاره به وضعیت ایمنی بازار گل شهید محلاتی گفت: «در باره ایمنی بازار گل محلاتی، عقب‌ماندگی داریم و نیازمند پیگیری ویژه هستیم؛ اما شدنی است.»

جامعه

۱۲

COMMUNITY

مردم جهان



عکس: AP

دو سال شبیه قرن‌ها رنج

گفت وگویی «هم میهن» با مردم غزه درباره آنچه از هفتم اکتبر ۲۰۲۳ به بعد تجربه کردند

الهه محمدی

خبرنگار گروه جامعه

«در غزه، مرگ امن تر از زندگی است.»*

درد بود، بیماری، فقدان و اندوه. حتی مجالی برای گریه نبود. این فیلم نیست. این واقعیت است. این مرگ است. این نسل‌کشی است. آنها می‌میرند و برای کسانی که زنده می‌مانند، «فقدان» فصل مشترکی است؛ فصل مشترک زندگی «یاسر عدوان»، «براء»، «سلما حلمی»، «محمد معین نشبث»، «هدایه عصمت حسنین» و «فاتن الحمیدی» که دو سال آوارگی، مرگ و فقدان دیگران را از سر گذرانده‌اند و به «هم‌میهن» می‌گویند، آنچه آنها را نگه داشته، امید به خود زندگی است. می‌گویند باید زنده بمانی، باید کاری کنی، نانی بیایی، روزی را بگذرانی. اما آنچه در دوسالگی هفتم اکتبر آنها را زنده نگه می‌دارد، چیست؟؛ «شاید اینکه این سرزمین، سرزمین خودمان است. این کشور، کشور خودمان است و هرچه بر سرمان می‌آید، ظلم است.» برای «یاسر عدوان»، این دو سال جنگ با همین ایمان گذشته؛ مثل «هدایه» که برادر زخمی‌اش روی دستان خودش جان داد؛ دو ماه بعد از نسل‌کشی اسرائیل در غزه، اما هیچ لحظه‌ای سخت‌تر از لحظه‌های «فقدان» نبوده: «هربار خیال می‌کنی قوی‌تر شدی، منجمد شدی، عادت کرده‌ای، اما نه... با فقدان نمی‌شود عادت کرد. در هر بار از دست دادن، دوباره فرو می‌پاشی. هر لحظه‌ای که کسی را از دست می‌دهی که خیلی خیلی خیلی دوستش داری، دوباره می‌شکنی، دوباره خاموش می‌شوی.» این اما یک خواب است؟ یک سرگشتگی است؟ این چه چیزی است؟ برای بیش از ۶۷ هزار فلسطینی که از هفتم اکتبر ۲۰۲۳، در غزه کشته و نزدیک به ۱۷۰ هزار نفر که زخمی شدند، دقیقاً چه اتفاقی افتاد؟ طبق گزارش دفتر هماهنگی امور انسانی سازمان ملل، حدود ۹۰ درصد از جمعیت ۲/۱ میلیون نفری غزه آواره شده‌اند و دسترسی به پناهگاه، غذا و خدمات پزشکی حیاتی، برای آن‌ها محدود است. مراکز امدادی زیادی در غزه آسیب دیده‌اند که حدود ۱۱ هزار نفر را در خود جای داده بودند. کمبود غذا و سوءتغذیه به این بحران انسانی دامن زده است؛ همین حالا ۴۷۰ هزار نفر در غزه در معرض خطر قحطی قرار دارند و حدود یک میلیون زن، گرسنگی، کمبود امکانات بهداشتی و پزشکی و خشونت را تجربه کرده‌اند.

«شهادی ما چنین رفتند... قلم برای تو می‌تپد، شهرم... قلم برای تو می‌تپد، غزه... قلم برای همه ما می‌تپد...» هدایه با درد این جمله‌ها را به ایران می‌فرستد.

* موساب ابو طه، شاعر فلسطینی

▼ ما در سکوت نخواهیم مرد، ما مقاومت خواهیم کرد

لحظه‌ای پس از بمباران خانه همسایه و چندساعت بعد از گفت‌وگو با مرد همسایه در خیابان، «محمد معین» خودش را در خانه و روی پشت‌بام دیده که در حال جمع‌آوری پیکر تکه‌تکه او و خانواده‌اش است؛ دیدن انسانی که یک لحظه پیش زنده بوده و لحظه‌ای بعد به پاره‌های بی‌جان تبدیل می‌شود؛ زخمی است که هرگز برای او التیام پیدا نکرده.

یکی دیگر از دردناک‌ترین لحظات برای «محمد معین نشبث»، روزنامه‌نگار یاسابقه‌ای که از سال ۲۰۰۴ کار خبری می‌کند، بمباران «برج فلسطین» در دومین روز جنگ بود. او به «هم‌میهن» می‌گوید تنها یک‌ماه پیش از آن، مراحل اداری آپارتمانش در آن برج را به پایان رسانده بود، اما هرگز فرصت زندگی در آن را نیافت؛ پیش از آنکه برج به تلی از ویرانه تبدیل شود.

محمد معین می‌گوید جنگ زندگی‌اش را «به‌کلی واژگون» کرد: «خانه‌ام در شهر غزه به‌طور کامل ویران شد و خانه خانوادگی‌مان در دیرالبیح به‌صورت جزئی تخریب گردید.» او افزون بر درایی، دوستان نزدیک و تعدادی از بستگانش را نیز از دست داده و روزهای پُر چالش

تأمین نیازهای اولیه را پشت سر گذاشته است: «تأمین غذا، آب پاک

و سوخت برای پخت‌وپز. با قحطی، بسته‌بودن گذرگاه‌ها و محاصره خفه‌کننده، خود زنده‌ماندن به نبردی روزانه بدل شد.» برای او که

بیش از دوده‌ه در میدان خبر بوده، واقعیت این جنگ آزمونی فراتر از تمام دوره‌های حرفه‌ای‌اش بوده است: «جنگ اخیر تمام آن سال‌ها را به چیزی جز آمادگی برای سخت‌ترین آزمونی که در عمرم می‌توانستم تصور کنم، بدل کرد.» از نگاه محمد معین، این جنگ بزرگ‌ترین میدان از دست‌دادن در زندگی‌اش بوده؛ نه تنها از دست دادن دارایی‌ها، بلکه از دست دادن همکاران و دوستان: «در این جنگ، ما ۲۵۳ روزنامه‌نگار را از دست دادیم و همین عدد به‌تنهایی زخمی عمیق بر جان من و بر هر داستانی که می‌کوشم روایت کنم، باقی گذاشته است.» او درباره کار خبری در شرایط جنگی می‌گوید که هیچ مقایسه‌ای با زمان‌های عادی امکان‌پذیر نیست: «در جنگ، تو دمام در تعقیب خبرها، انفجارها و قربانیان هستی. هیچ استراحتی وجود ندارد. ما هر دو یا سه روز یکبار می‌خوابیدیم. فشار روانی عظیم بود؛ در همان حال باید از نظر احساسی آرام می‌ماندی تا بتوانی صدای مردم را به جهان بیرون منتقل کنی.»

مردم اغلب روزنامه‌نگاران را ناجیان خود می‌دانستند، چشم‌انتظار خبری از آتش‌بس یا نشانه‌ای از امید. اما محمد معین تأکید می‌کند که آن چه خبرنگاران با خود حمل می‌کردند، اغلب سنگین‌تر و دردناک‌تر از تاب‌شنیدن دیگران بود: «کار روزنامه‌نگاری در شرایط عادی جهانی دیگر است؛ نه ترس روزانه از مرگ، نه تهدید دائمی و نه بار سنگین مواجهه با مرگ جمعی در هر گزارشی که می‌نویسی.»

از میان سخت‌ترین لحظات انسانی که محمد معین شاهد بوده، دو تصویر هرگز از ذهنش پاک نمی‌شود: پرسش کودکانی که از او می‌پرسیدند «جنگ کی تمام می‌شود؟» یا «چطور بدون مادرم زندگی کنم؟» این جنگ، به‌رغم او، تنها به خانه‌ها و خیابان‌ها آسیب نزده؛ نظام اجتماعی را نیز وارونه کرده است: خانواده‌هایی که زمانی استوار و نیرومند بودند، شکننده شدند؛ ثروتمندان به فقر افتادند و گروهی دیگر از رهگذر فساد و بهره‌برداری از نیاز مردم، ثروتمند شدند. پدیده‌هایی چون دزدی، ربا، تجارت موادمخدر و فساد اخلاقی در غیاب قانون گسترش یافته است. باین حال محمد معین می‌گوید که در دل تاریکی هنوز «مهربانی و نیکي» وجود دارد: «غزه مردمی دارد که هنوز به هم کمک می‌کنند و هنوز در کنار یکدیگر می‌ایستند.»

در لابه‌لای روایت‌های میدانی‌اش، محمد معین پیام روشنی برای جهان دارد: «ما انسانیم؛ از گوشت و خون. حق آزادی و حق تعیین سرنوشت داریم، همان‌گونه که همه ملت‌ها دارند.» او معتقد است، اسرائیل «تجسم شرّ مطلق» است که همزیستی را نمی‌پذیرد و می‌گوید آرمان مردم غزه «جنگ بی‌پایان» نیست بلکه «صلحی بر پایه عدالت و مشارکت واقعی» است، نه صلحی بر مبنای اشغال و نابودی: «اما به حق خود برای مقاومت باور داریم و به حق خود برای دفاع از خویش در برابر ظلم، با هر وسیله مشروع و به‌رسمیت‌شناخته‌شده بین‌المللی.» او این نبرد را تنها جنگی محلی نمی‌داند، بلکه «نبردی برای هستی» می‌داند: «ما در سکوت نخواهیم مرد. ما مقاومت خواهیم کرد تا واپسین نفس، تا آخرین واژه‌ای که از گلویمان بیرون آید.»

▼ پس زنده‌یاد زندگی

از آن روز که «سلما حلمی القُدومی»، چمدان بست و راهی مصر شد تا در دانشگاه الأزهر، ادبیات انگلیسی بخواند، زادگاهش غزه چها که به خود ندید، او درس خواند، برگشت و از سال ۲۰۱۰ روزنامه‌نگاری را پیش گرفت؛ حرفه‌ای که به تعبیر خودش؛ «با دوربین آغاز شد و با بی‌خانمانی ادامه یافت.» سلما مدتی برای آژانس خبری فرانسه عکاسی می‌کرد، بعد در رسانه‌های گوناگون قلم زد و تصویر گرفت: «حالا بی‌خانم، بی دفتر کار، بی جایی برای آرام گرفتن.»

حالا او از آوارگی‌اش به «هم‌میهن» می‌گوید؛ از چهارماه جدایی از خانواده‌اش در میانه جنگ، وقتی خودش در شمال گیر کرده بود و پدرش در جنوب. چهار ماه تلخ و سنگین که به‌قول خودش، «تنهایی مطلق در محاصره» بود؛ تنهایی‌ای که با صدای انفجارهای آمدو با خاموشی ویرانه‌های رفت. اومی‌گوید از هفتم اکتبر دو سال پیش، همه چیز در زندگی‌اش زیر و رو شده: «از این کوچ‌های بی‌پایان خسته‌ایم، از بی‌پناهی فرسوده‌ایم. هیچ حریم خصوصی‌ای برایمان نمانده؛ نه مکانی، نه ثباتی، نه آرامشی. دل‌مان برای اتاق خودمان تنگ شده، برای خانه‌مان، برای امنیتی که از دست رفت. هر چه در زندگی‌ام بود، رو به زوال رفت.» سخت‌ترین تجربه سلما در این دو سال، آوارگی مکرر است و بار نگهداری از خانواده بر دوش‌اش سنگینی می‌کند: پدری سالخورده، برادری زخمی با سه کودک خردسال و هر بار که حمله‌ای، بمباران یا آوارگی تازه‌ای پیش می‌آید، دل‌نگرانی نفس‌اش را می‌پُرد. او می‌گوید روزنامه‌نگاری در سایه جنگ، دیگر به آنچه می‌شناخت شباهت ندارد: «در روزهای عادی، اینترنت داشتیم، ارتباط برقرار بود، تجهیزات تازه می‌خریدیم، کارمان می‌خريد اما حالا بعد از دو سال، همه چیز از کار افتاده. برق نیست، اینترنت نیست و ثبات نیست، روزنامه‌نگاران باید به بیمارستان‌ها پناه ببرند تا بتوانند چیزی بفرستند. این خود بزرگ‌ترین مانع است.»

زن بودن در چنین شرایطی، بار مضاعفی بر دوش سلما گذاشته است؛ در شهری که دیگر وسایل نقلیه‌ای ندارد، وقتی نقطه‌ای هدف قرار می‌گیرد، او باید خودش را پیاده برساند تا تصویر بگیرد. سلما دو سال تمام از چادری به چادر دیگر رفته؛ در سرپناه‌هایی فرسوده که، نه از سرمای زمستان محافظت می‌کنند، نه از گرمای سوزان تابستان: «در این چادرها، نه حریم خصوصی وجود دارد، نه امنیت؛ فقط سعی می‌کنیم زنده بمانیم.» اما میان همه این ویرانی‌ها، زنان غزه، به گفته سلما سهم بیشتری از رنج برده‌اند: «از جمع کردن چوب برای آتش تا یافتن ابتدایی‌ترین لوازم بهداشتی؛ از همه چیز رنج کشیده‌ایم. با وجود تمام فقدان‌ها و سوگ‌ها، هنوز در صدای سلما چیزی از شوق زندگی شنیده می‌شود. وقتی از او می‌پرسم اگر در دومین سالگرد هفتم اکتبر بخواهد پیامی به جهان بدهد، چه می‌گوید، پاسخ می‌دهد: «زندگی... فقط زندگی.»

«ما مردمی زندگی‌دوست و صلح‌طلبیم. جنگ نمی‌خواهیم، جز زندگی هیچ نمی‌خواهیم. آرزو داریم کودکان‌مان مثل دیگر

کودکان جهان زندگی کنند. بس است جنگ، بس است ویرانی. چرا باید هر دوسال یکبار جنگی تازه بر ما نازل شود؟ چرا باید

همیشه قربانی باشیم؟ ما مردمی سرشار از عشق به زندگی‌ایم...

هیچ‌کس مرگ را دوست ندارد.»

▼ «براء»؛ صدای زنی از میان آوار فقدان

در دل جنگی که دو سال تمام بر نوار غزه سایه انداخته، «براء» ۲۸ساله، زنی خانه‌دار و از آن نسل جوانی است که در میان محاصره و ویرانی جوانی‌ا را می‌گذراند. او به «هم‌میهن» می‌گوید این دو سال همه چیز را تغییر داده‌اند؛ نه فقط زندگی را، بلکه نگاه آدم‌ها به زندگی را: «جنگ ما را فرسوده کرده، از درون تهی و خسته.» دو سالی که براه از آن حرف می‌زند، پر از بیماری، فقدان، درد و رنج بوده؛ تا آن‌جا که دیگر حتی وقتی برای گریه یا شکایت باقی نمانده است. در چنین روزهایی، تنها کاری که می‌توانی بکنی این است که بدوی تا بتوانی زندگی خود و خانواده‌ات را سروسامان بدهی. برای براء، سخت‌ترین لحظه‌های جنگ، لحظه‌های فقدان بوده‌اند؛ لحظه‌هایی که در آن‌ها انسان بخشی از خود را از دست می‌دهد. او در این دو سال، بسیاری از اعضای خانواده‌اش را از دست داده؛ بچه‌های خاله‌اش، پسر خاله‌اش، اقوام و نزدیکانش؛ بیشترشان جوان و کودک. براء می‌گوید که فقدان، روان‌شان را خرد کرده، جسم‌شان را فرسوده و نگاه‌شان به زندگی را دگرگون ساخته است. تا جایی که گاه باورشان می‌شود «این دنیا هیچ نمی‌آزد»،

اما هنوز چیزی وجود دارد که آن‌ها را اسیرا نگه دارد: «شاید همین حس تعلق. اینکه این خاک، خاک ماست. این زمین، خانه ماست. هر چه بر ما می‌رود، ظلمی است بر بی‌گناهی. ما ایمان داریم آنچه بر سرمان می‌آید، بی‌عدالتی است و ما هیچ گناهی نداریم. برای همین ادامه می‌دهیم. سعی می‌کنیم زندگی را هر طور که شده پیش ببریم.» باین حال سازگاری با فقدان برایش سخت بوده؛ هر بار که فکر می‌کرده محکم شده، دوباره فهمیده که اشتباه کرده؛ هر بار که کسی را از دست داده که خیلی دوستش داشته، دوباره فرو ریخته: «در هر لحظه‌ای که کسی را از دست می‌دهی، درونت می‌شکند. هیچ‌وقت عادت نمی‌کنی. فقدان سخت‌ترین چیز است.» فقدان، تنها درد روحی نیست؛ تأثیرش بر جسم، روان، خانواده و همه چیز گسترده است. براء از خانواده‌ای می‌گوید که در سوگ پیاپی خویشاوندان، روز به‌روز فرسوده‌تر شده‌اند: «به جایی می‌رسی که حس می‌کنی، این دنیا هیچ نمی‌آزد، اما باز ادامه می‌دهی؛ چون این سرزمین، سرزمین توست. این خاک، خاک توست و ظلم، نباید ریشه بدواند.»

از او می‌پرسم چه چیزی باعث می‌شود در این همه تاریکی، باز هم ادامه دهد؟ کمی سکوت می‌کند و بعد می‌گوید: «منی‌دانم... شاید ایمان، شاید عشق به خانه‌مان. شاید اینکه هنوز باور داریم ما